



شیمان آل ابوطالب و قیام ابو مسلم

ابو سلمه اولین وزیر تاریخ اسلام

(۴)

در خراسان آنروز که شامل تمام سرزمین‌های جنوب سیحون و غرب کوهستانهای پارامیر و شمال هند و خراسان فعلی میشد، مانع و مشکل فراوان وجود داشت که بتواند مانع موفقیت کار کشته‌ترین سرداران بشود نخست، اختلاف شدید اعراب که به یمانی و مضرى تقسیم میشدند. دوم، خوارج که مخالف خلافت بدان شکل بودند چه خلیفه اموی باشد، و چه عباسی، چه علوی، و در بسیاری از مسائل دینی با دیگر مسلمانان اختلاف داشتند، اختلافی که بهیچ وجه رفع شدنی نبود. سوم، ثروتمندان و زمیندارانی که برای حفظ موقعیت و ثروت خود بیکدیگر از قبایل عرب وابسته شده بودند و اینان بهیچوجه حاضر و مایل نبودند، کسی وضع موجود را از بین ببرد.

چهارم، این بود که بین اعراب علاوه بر وجود اختلافات کهن قبیله‌ای، اختلافات نو و تازه مذهبی هم وجود داشت، یعنی آنان که لازم میدانستند خلافت مرکزی و اسلامی باشد با هم اختلاف داشتند و به سه دسته تقسیم میشدند: طرفداران امویان که قدرت را در دست داشتند، طرفداران عباسیان که میخواستند قدرت را بدست گیرند و پیروان و طرفداران علویان. پنجم، ایرانیان غیر مسلمان بودند مانند زرتشتیان و مزدکیان؛ (البته نیروئی نداشتند)، مانویان و بوداییان که با هر چه بعرب بستگی

* آقای سبکتکین سالور از نویسندگان محقق معاصر

داشت، مخالف بودند. ششم، منہیان (جاسوسان) خلفا و دستگاه حکومتی اموی. معاویه بنیان‌گذار خلافت اموی مردی بود سیاس و نیرنگ باز. او سازمان جاسوسی وسیعی ایجاد کرد و چون خلفای اموی، در میان مردم، هیچ تکیه‌گاهی نداشتند و بعلت ستمگری فراوان، اکثریت اعراب با آنان مخالف و دشمن بود، لذا سازمان جاسوسی خلافت بنی‌امیه روز بروز وسعت مییافت.

خلیفهٔ عباسی، با وجود اینهمه مشکل و مانع، جوانی بی‌تجربه را که در اسلام و مسلمانی هم کم سابقه و بی‌تجربه بود مأمور کاری بس بزرگ میکند کاریکه شکست در آن یعنی نابودی و فناء تمام کوششها. این کار درست بدان میمانست که برای نجات، فقط يك تیر باشد که اگر به هدف نخورد نابودی مسلم است، آنگاه آن تنها تیر بدست کسی داده شود که در تیر انداز بودن او شک باشد این قمار بود بسی بزرگ! در محظلی راجع باین موضوع بحث می‌کردیم، یکی از اساتید مورد قبول و احترام نویسنده اظهار کرد: شاید اختلافات قبیله‌ای موجب شد که امام عباسی، کسی را که عرب نباشد و با قبایل عرب ساکن خراسان ارتباطی نداشته باشد، انتخاب کند. این نظر بظاهر درست می‌آید، ولی باید توجه داشت که اگر چنین بود، هرگز امام عباسی، باز اول، به رؤسای نهضت که نقیب نامیده میشدند پیشنهاد نمی‌کرد. و بار دوم، که نقبا برای اعتراض به انتخاب ابو مسلم، به خدمت امام خود رفتند و همه یکدل و یک زبان بودند، دیگر امام ابراهیم عباسی نمی‌بایست از اختلاف ترس داشته باشد، زیرا قطعی بود که نقبا با هم سازش کرده بودند. وانگهی در انتخاب یکی از نقبا، بسیاری از مشکلات از بین میرفت و این تنها مشکل، آنهم فرضی، باقی میماند که زیاد مهم نبود و اگر طرفداران عباسی، هدف خود را از اختلافات قبیله‌ای بالاتر نمی‌دانستند، در حالی که ابو مسلم هم فرمانده میشد، باز این اختلافات در قیام مؤثر بود مثلا اگر ابو مسلم (کثیر) را بکاری مأمور میکرد (قطبیه) راضی نبود و همان میشد که اگر ابراهیم کسی را پیشوای قیام میکرد با توجه به تمام این نکات، این سوال بزرگ پیش می‌آید که چه امتیازی و چه برگ برنده‌ای در دست ابو مسلم بود که ابراهیم عباسی او را با آن اختیار وسیع نسبت، به جان و مال طرفدارانش و اخذ هرگونه تصمیمی درباره قیام، مأمور خراسان کرد و نتیجهٔ کوششهای پیروانش را در اختیار او نهاد تا از آن بهره‌گیرد و قیام را به نتیجه برساند؟

قبل از پاسخ باین سوال مهم و قابل توجه به یکی دو مورد دیگر نیز باید توجه کرد. ابو مسلم، با زردشتیان رابطهٔ بسیار خوب داشت. داستانی هست، که صرف نظر از صحت و سقم آن، این نزدیکی و ارتباط را ثابت میکنند. این اثر، در کامل، آورده که ابو مسلم در یکی از سفرهایش بخراسان (زیرا او ابتدا يك واسطه بین امام ابراهیم عباسی و طرفداران او در خراسان بود) به نیشابور میرسد، بدرخانهٔ دهقان ثروتمندی بنام (پادوسبان) میرود و پیغام میدهد که پیاده‌ای بر در ایستاده از تو شمشیری و هزار دینار واسی را هوار تقاضا دارد، پادوسبان خواستهٔ او را بر می‌آورد البته دلیل پادوسبان در قبول فوری درخواست ابو مسلم اینست که اگر این مرد بمقامی و مرد مقتدری

اتکا نداشت چنین درخواستی نمی‌کرد. البته این دلیل بسیارست و بی‌معنی بنظر میرسد اگر دهقان زرتشتی آئین نیشابوری بر این پایه و اساس فکر میکرد دیری نمی‌گذشت که باید در یکی از روستاهای شهرش روستائی باشد. اگر این روایت راست و درست باشد باید گفت بین ابومسلم و دهقان مال دار ارتباطی دیگر موجود بود: ارتباطی مستقیم، مانند آشنائی او با ابومسلم یا پدرش، و یا ارتباط با زرتشتیان که دهقان ثروتمند از آن آگاه بوده است. اگر این داستان را ساختگی فرض کنیم، باید توجه داشته باشیم که قصه‌ها و حکایاتی که برای اشخاص می‌سازند در عین ساختگی بودن، بر مبنای پایه‌ای استوار است. مثلاً این ماجرا یا قصه ساختگی، بعلت نزدیکی و اتحاد و یگانگی با زرتشتیان، در اذهان عامه ساخته و پرداخته شده و به این اثر رسیده است.

ماجرای بهافرید که پس از بقدرت رسیدن ابومسلم و سقوط بنی امیه روی داد، خود نمودار این دوستی است. بهافرید مردی بود زرتشتی که سفری بچین کرد. در بازگشت مدعی پیامبری شد، دعوی بهافرید موجب میشد که در میان زرتشتیان تفرقه یفتند زیرا او در دین زرتشت اصلاحاتی را در نظر داشت نه در دین اسلام. اسلام آنقدر قوی بود که چنین مدعیان نمیتوانستند بدان لطمه وارد کنند ولی اگر در میان پیروان زرتشت که زیر ضربات اسلام بودند تفرقه می‌افتاد. اضمحلال این دین سریع‌تر میبود و کافه مورخین معتقدند عمل ابومسلم، یعنی سرکوبی بهافرید، برفع زرتشتیان تمام شد نه برفع اسلام که دین مسلط و مقتدر و نیرومند و جوان بود.

در میان یاران و اطرافیان او، عده‌ای زرتشتی بودند (سام) (استاد سیس)، (اسپهد - فیروز معروف به سند باد) (نیزک) که پیرمردی بود از مردم پارس، اسحق ترک، که ترک نبود ولی چون در ماوراءالنهر میان ترکان بسر برده بود ترک نامیده میشد و از نام او، او را مسلمان باید دانست (برخی او را عرب و هاشمی گفته‌اند) اما از اعمال او خاصه اینکه چون اعراب فاقد کنیه و همچنین عنوانی است که معلوم کند از کدام قبیله عرب است و بعدها نیز علیه اسلام برخاست پس میتوان گفت مسلمان نبود. خالد برمک که اگر هم مسلمان شده بود تازه مسلمان بود. باید توجه کرد که مورخین ماجرای خالد را که در زمان بنی امیه به شام رفت و اسلام آورد چندان موثق نمیدانند و اینکه از یاران ابومسلم بود و از این راه وارد دستگاه بنی عباس شد باوردانند و به حقیقت نزدیکتر میدانند. دیر او، هاشم بن حکیم بود، که با صرف نظر کردن از نامش، مسلمان نبود و زرتشتی بود یا دین مانوی داشت و بعد از ابومسلم، در ماوراءالنهر قیام کرد و دعوی الوهیت داشت و همان است که در تاریخ به المقنع یعنی نقاب دار معروف است.

انگریک باردیگر به آنچه که آمد توجه کنیم، میبینیم امام عباسی با وجود مخالفت نقبای عباسی یا بعبارت دیگر سران و پیروان خود، با وجود اینکه ابومسلم ظاهراً در خراسان هیچ تکیه‌گاهی نداشت و با وجود اینکه سپردن کاری بدان عظمت به جوانی ۲۸ ساله دور از سنّت و رسم عرب بود و بسیاری نکات منفی دیگر، ابومسلم را با اختیار تام و حتی حق کشتن بدون محاکمه

و اثبات جرم هرچه عرب زبان است، بخراسان یعنی تنها تکیه‌گاه عباسیان می‌فرستد. چرا...؟
امام عباسی به اعراب اعتماد نداشت و حق داشت. قیام علویان علیه بنی‌امیه که بر پایه و
اساس قول و بیعت اعراب بود بعزت خیانت‌کنندگان بی‌نتیجه شده بود و رهبران قیام بنان خود را
از کف داده بودند.

اعراب ساکن خراسان بهتر از اعراب کوفه و بصره نبودند. هسمن تعصبات قبیله‌ای و
همان روابط جاهلی که در خیانت اعراب بین‌النهرین نسبت برهبران خود نقش بزرگی داشت در
خراسان هم صادق بود. بعبارت دیگر، اگر طرفداران قیام‌کننده از شاخه (ازد) بودند و خلیفه سرداری
از شاخه (ازد) به جنگ می‌فرستاد آن سردار خیلی آسان می‌توانست شیوخ ازدی همراه قیام‌کننده
را بسوی خود جلب کند و قیام را بی‌نتیجه سازد. آن اصولی که پیامبر اسلام بنیان نهاده بود یعنی
نفی ارتباطات قبیله‌ای، اعم از دوستی‌ها و دشمنی‌ها و گرایش به همبستگی‌های جمعی و دینی و توجه
به حقیقت و واقعیت، ازین رفته و تمام رسوم جاهلیت زیر لوای بنی‌امیه نضج گرفته بود.

پس امام عباسی حق داشت که به ابومسلم توصیه کند اعراب را نادیده بگیرد. در اینصورت
سنگینی قیام بر شانه چه کسانی می‌افتاد؟ بشانه ایرانیان مسلمان و غیرمسلمان.

نوشته مورخین نیز این نکته را تأیید میکند، همه قبایل مضر و طرفدار خلیفه اموی و حکمران
اونصر میار بودند. یمانی‌ها برخی گرد علی‌کرمانی جمع بودند و عده‌ای بی‌طرف. علی‌کرمانی
و قبایل یمانی پیرو او دشمن سرسخت مصریها و نصرابن‌سیار بسودند. شیبان خادجی و
طرفدارانش دشمن همه. بعد ناگهان همه اینها، مستقیم و غیر مستقیم و با هم، علیه ابومسلم متحد
شدند. علی‌کرمانی که دشمن سرسخت نصر بود با شیبان خادجی متحد شد و شیبان بانصر عقدا اتحاد
بست، یعنی عملا کرمانی با دشمن دیرین خود در يك صف قرار گرفت. قبیله (بنی تمیم) یمانی
بودند و در اختلاف نصر و کرمانی بی‌طرف ماندند ولی وقتی ابومسلم (خازم بن خزیمه) را که از
قبیله خزاعی بود و یمانی بشمار می‌رفت، برای فتح هرات فرستاد، (بنی تمیم) که یمانی بودند
بحمايت از حکومت وقت و خلیفه اموی با خازم روبرو شدند. بهر حال وضع آشفته بود بهیچوجه
نمیشد بکسی یا قبیله‌ای اتکا کرد پس حق با امام عباسی بود که میگفت به اعراب نمیتوان اتکا
کرد. پس چه باید کرد؟ قیام بکدام دسته، طبقه، قشر، نژاد باید متکی باشد؟.. طبیعی است
که به ایرانیان و فقط به ایرانیان باید اتکا کرد.. این مسلم است که تا مدتی فقط ایرانیان بودند
و بس. تعداد اعراب بسیار بسیار ناچیز بود ما برای این دعوی علاوه بر آنچه که آمد دلیل قطعی تری نداریم.

عموم مورخین اسلامی مینویسند نصر بن‌سیار، حکمران خراسان، برای آنکه نیروی
ابومسلم را تحلیل برد و مانع پیوستن ایرانیان با او شود جزیه‌ای که از نومسلمانان دهقان و کشاورز
و کسبه خرده پا میگرفت لغو کرد. همچنین وعده داد از غیر مسلم نیز جزیه نگیرد... باید یادآور
شوم که جزیه مالیات سرانه‌ای بود که در حکومت اسلامی از اتباع غیرمسلمان گرفته میشد، منتها

بنی‌امیه که به مبانی اسلام هیچ توجه نداشتند این مالیات را از تازه مسلمانان نیز می‌گرفتند. به‌عبارت دیگر اگر غیرمسلمانی مسلمان میشد طبق قوانین اسلام دیگر نمی‌بایست جزیه پردازد، ولی چون مالیات و درآمد خلفا و حکام آنان تقلیل می‌یافت لذا بقول معروف گوش عمال اموی بدهکار این نبود که فلان بزرگ‌مسلمان شده و نباید از او جزیه گرفت و از او جزیه می‌گرفتند..

بجاست که در این باره ماجرائی نوشته شود هرچند که تا حدی خارج از موضوع است: مورخین مینویسند عمر بن عبدالعزیز که تنها خلیفه مسلمان بنی‌امیه بود، گرفتن جزیه را از تازه مسلمانان نهی کرد. یکی از حکام با او مینویسد این فرمان موجب کسر در آمد میشود. عمر جواب مینویسد محمد (ص) مأمور ارشاد مردم و اشاعه اسلام بود نه مأمور گرفتن مالیات سرانه.

باری، نصر بسیار برای اینکه تنها اتکا و پشتوانه ابو مسلم را از او بگیرد، فرمانی صادر کرد گرفتن جزیه را از نومسلمانان غدغن کرد و وعده داد از غیر مسلم هم نخواهد گرفت، البته با موافقت بعدی خلیفه در زمانی که دوسوم اعراب بانصر هستند (زیرا تعداد افراد قبایل منتسب به نصر بیشتر از یمانی‌ها و نیمی از یمانی‌ها هم بی‌طرف بودند، در حالیکه بزرگترین دشمن خلیفه یعنی شیبان خارجی با عامل او نصر متحد شده بود و در نتیجه این اتحاد یمانی‌های طرفدار علی کرمانی نیز حداقل بی‌طرف میماندند) باز سردار عرب و حکمران خراسان وحشت دارد، و با القاء جزیه، میخواهد ابو مسلم را تنها بگذارد.

بعد، وقتی نصر دید قادر نیست با ابو مسلم برابری کند، رؤسای قبایل طرفدار خود را آماده کرد که با ابو مسلم صلح کنند، مضری‌ها از یاد بردند که طرفدار بنی‌امیه هستند، نصر بسیار فراموش کرد که عامل خلیفه اموی است، زمان اقتضای کرد چهره و لباس تغییر داده شود. پس ابو مسلم فرمان داد رؤسای قبایل عرب، اعم از مضری و یمانی، که هر دو میخواهند به ابو مسلم پیوندند، گرد آیند و مشورت کنند تا سردار نیز تصمیم خود را ابلاغ کند. اندکی توجه، میفهماند که تا آن دم اعراب با ابو مسلم واقعاً متحد نبودند و طرفداران خلیفه یعنی مضری‌ها در دشمنی پایدار مانده بودند آنچه که موجب شد یمانی‌ها و مضری‌ها که اولی‌ها با ابو مسلم دشمن بودند و دومی‌ها با او بازی میکردند، درخواست صلح و همکاری کنند، این بود که روستائیان یعنی مردم ساده ده و شهر، به ابو مسلم پیوسته بودند یعنی ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان.

ابن‌الثیر، در کامل و مسعودی، در مروج الذهب و طبری، مینویسند: وقتی علامت قیام داده شد، یعنی آتش افروختند، طرفداران ابو مسلم بسوی میعاد آمدند. اغلب یا پیاده بودند یا سوار بر درازگوش و اسلحه تدافعی نداشتند و اسلحه تعرض آنان چماقی بود که کافر کوب میگفتند نیز،

بقول مورخین، افراد سپاه ابومسلم از مردم عادی روستاها و کسبه بودند. زیرا در آن زمان اعراب بقول معروف دستشان بدهنشان میرسد و تمام افراد قبایل عرب، علاوه بر اینکه صاحب املاک و اراضی وسیع بودند از بخشش‌های حکمران نیز برخوردار میشدند و عربی نبود که سلاح کامل واسب نداشته باشد.

ابن‌اثیر و طبری و ابن‌خلنگان و دینوری و دیگر مورخین مینویسند: ابومسلم در روز دوم‌ماه رمضان بمرور رسید و فرمان داد بر فراز بلندی‌ها آتش بیفروزند تا کسانی‌که با او بیعت کرده بودند گرد آیند. این آتش افروختن خود نشان میدهد و بما کمک میکند تا ثابت کنیم اکثریت طرفداران ابومسلم روستائی ایرانی بود زیرا اعرابی که در سرزمین‌های مفتوحه ساکن میشدند، شکل قبیله را تغییر نمیدادند، نه اینکه در صدد اسلام و اوائل قرن دوم هجری چنین بود، بلکه ما در قرون اخیر نیز اعراب را در تمام سرزمین‌های عربی در شکل زندگی قبیله‌ای دیدیم و می‌بینیم. بدیهی است که در آنروزگار، این شکل زندگی برای اعراب بسی مطلوب‌تر از قرون اخیر بود، خاصه که در سرزمین اشغالی بسر میبردند. حتی اگر در شهرها ساکن میشدند باز قبیله در یک محل و خانواده‌ها در کنار هم بسر میبردند. عبارت دیگر، اگر مثلاً به افراد قبیله ربهه احتیاعی پیدا میشد کافی بود رئیس قبیله یا کسی دیگر را آگاه کنند. اگر ابومسلم میخواست افراد قبیله خزاعی را که با او بیعت کرده بودند آگاه سازد کافی بود به (کثیر) اطلاع دهد و او هم پیمانان خود را خبر میکرد. آتش افروزی نشان میدهد که هم پیمانان در شکل قبیله‌ای متمرکز نبودند و لازم بود بوسیله دیگر آگاه‌گردند و عبارت دیگر، بفرود آنان خبر داده شود. اینک باز گردیم به بعد از پیروزی ابومسلم بر (نصرسیار) سردار خلیفه اموی و گریز نصر بسوی ری.

بیاد دارید که گریز نصر، بعلت خیانت یکی از رهبران قیام، بنام (لاهن) بود. او مأمور بود که در رأس هیأتی با نصر مذاکره کند و او را بتسلیم وا دارد، ولی (لاهن) ضمن مذاکره، آیه‌ای از قرآن مجید، از سوره آل عمران، خواند، درباره توطئه یاران فرعون برای کشتن موسی. نصر که مردی وارد و حافظ قرآن بود اشاره لاهز را درک میکند و بیهانه‌ای از تالار کاخ خارج میشود و میگریزد. باری پس از پیروزی ابومسلم بر نصرسیار و تصرف شهرهای خراسان، واقعه‌ای روی داد

که بازنشان میدهد اعراب نقشی در قیام نداشتند. مسعودی و ابن‌اثیر و ابن‌خلنگان و دیگر مورخین اسلامی مینویسند: چون ابومسلم بر اوضاع مسلط شد، رؤسای قبایل عرب، اعم از نصری‌ها و یمنی‌ها و ربهه، گرد هم جمع شدند و علیه ابومسلم اتحادیه‌ای تشکیل دادند و چون بیم آن میرفت در تعیین فرمانده و رئیس اتحادیه اختلاف شود، مردی را که بهیچ یک از این قبایل بستگی نداشت و از مردم

بین‌النهرین و غیرعرب بود بنام (مقاتل بن حیان نبطی) بریاست و فرماندهی انتخاب کردند و یحیی بن نعیم را که از رؤسای یمانی و از طرف ابومسلم بحکومت بلخ مأمور شده بود، با خود متحد کردند تا علیه ابومسلم برخیزند. علی کرمانی که ازیمانی‌ها بود، در نهران، با آنان متحد شده بود. همچنین عده کثیری از اعراب خاصه از قبیله (بکر بن وائل) به شیاب خارجی پیوستند تا علیه ابومسلم قیام کنند. هر دو قیام که بشکست منجر میشود نمودار آنست که امام عباسی تا چه حد حق داشت زیرا اگر اعراب خراسان، پشتوانه قیام بودند سرنوشته ابومسلم با هر کس دیگر چه میشد. آیا همه آنها که نوشته شد جواب کافی برای آن (چرا؟) نیست؟ چرا ابراهیم عباسی، جوانی تازه مسلمان را که هیچ بستگی قبیله‌ای و خانوادگی در خراسان نداشت، با وجود مخالفت رؤسای پیروان خود، بسمت رهبر طرفداران خویش و مخالفین بنی‌امیه انتخاب کرد؟

اینک بیک نکته دیگر اشاره میشود: وقتی خلیفه اموی و حکمران او در کوفه که ایران جزو قلمرو او بود از پیروزی مخالفین آگاه شد، پندروپسری را که از نامدارترین سرداران اموی بودند بنام (نباهه) و پسرش (حیه) را با جنگاورترین سپاه عرب، یعنی سپاه شام که در آن زمان بشکست ناپذیری معروف بودند بجنگ میفرستد. اینان در گرگان با قحطبه سردار ابومسلم روبرو میشوند، ابن اثیر، در باب این جنگ، در کتاب خود به نکته‌ای جالب اشاره میکند: مرسوم بود که سرداران، برای تهییج سپاه خود، خاصه وقتی با سپاهی نام‌آور روبرو بودند، نطق میکردند، قحطبه که حس میکند سپاه او از سپاه شام و دوسردار نامی آن در وحشت افتادند نطق میکند.

آیا سردار عرب به چه اشاره کرد و برای تهییج سپاه چه گفت؟ آیا گفت بنی‌امیه غاصب هستند؟ آیا به سنگباران کردن که به اشاره کرد؟ آیا دیگر کارهای زشت بنی‌امیه را یاد آور شد و گفت خلفا و جانشینان رسول خدا بهیچ یک از دستوره‌های اسلامی توجه ندارند؟ نه. او گفت:

ای مردم خراسان، این کشور سرزمین پدران شماست، آنان همیشه بردشمنان خود پیروز بودند و خاکسارشان میکردند زیرا مردمانی دادگرو نیک‌آئین بودند. اما چون خوی خود را تغییر دادند و ستم پیشه گردند، خداوند کشورشان را نصیب بدترین و پست‌ترین مردم روی زمین کرد، آنان بر پدران شما غلبه کردند، نخست براه دادگری رفتند تا آنکه روش خود را تغییر دادند. اینک خداوند شما را بر آنان مسلط کرده تا انتقام گذشتگان خود را بگیرید. همچنین انتقام اولاد رسول خدا را، خداوند بشما یاری خواهد کرد.

آیا عجیب نیست که قحطبه سردار عرب، برای تهییج سپاه اشاره میکند: سرزمین شما، کشور شما... و میگوید خداوند کشور شما را نصیب بدترین و خوارترین و پست‌ترین مردم روی زمین کرد:

کشور نصیب که شده بود؟ هم نژادان قحطبه. آیا اگر اعراب کوچکترین نقشی و قدرتی، در سپاه قحطبه، داشتند، سردار عرب میتواند چنین توهینی بکنند؟.. آری؟
پس بی هیچ گفتگو، جای هیچ شك و تردید باقی نمیماند، که قیام حد در حد ایرانی بود و به مردم ساده ایران اتکا داشت.

حال بازگردیم به چرا، دلیل چرا معلوم شد. امام عباسی میخواست کسی را به خراسان بفرستد که هر چه کمتر با عربیت خو گرفته باشد. نقبای عباسی ساکن خراسان عرب بودند. مردم عادی، ازارع و کاسب، نه به عرب اعتماد داشتند و نه به بزرگان ایرانی که برای حفظ خود عرب تر از عرب شده بودند. کسی میبایست فرمانده و رهبر باشد، که با سنتها و خصائل و خوی ایرانی بزرگ شده باشد زیرا نیمی از مردم عادی خراسان بزرگ مسلمان نبودند و نیم دیگر با وجود مسلمانی، با گذشته خود دلبستگی شدید و غیر قابل انکار داشتند جای انکار نیست که با وجود مسلمانی، ایرانی و سنن ایرانی قدرت داشت بهترین دلیل آن است که ما در سالهای بعد از دوست هجری، خراسان بزرگ را مرکز ایرانیت می بینیم، پس پیدا است که در سال ۱۳۰ هجری وضع چگونه بوده است و امام عباسی، تا چه حد، درست و صحیح فکر کرده بود که عرب قابل اعتماد نیست و بایرانی باید اتکا کرد و برای اتکا بایرانی باید کسی را فرستاد که برای ایرانی ساده قابل قبول باشد یعنی، يك زرتشتی تازه مسلمان.

پس باین ترتیب میتوانیم معتقد شویم که تمام آنچه درباره طقولیت و جوانی ابو مسلم گفته شده است قابل قبول نیست. (بهزادان و نداد هرمز) در خانه پدری رشد کرده و با دین و آئین کهن ایران پرورش یافته بود و زمانی که بسوی امام عباسی میروید، تازه مسلمان بود و بهمین دلیل از سوی امام عباسی برای رهبری قیام برگزیده شد.

در اینجا میتوان حدس و گمان دیگری هم داشت. آیا امام ابراهیم عباسی، در خفا، با رهبران غیر مسلمان، خاصه زرتشتی متحد نشده بود؟ آیا کمک (پادوسبان) دهقان نیشابوری و خالد برمک، نمیتواند بر این مدعی دلیل باشد؟

چرا ابو مسلم بعد از مرگ برای مخالفین عرب و اسلام، مثل اسپهبد فیروز، هاشم بن حکیم خرم دینان بصورت نیمه خدا درآمد و قیامهای ایرانیان غیر مسلمان با نام آن مرد همراه بود؟ اینها چراهائی است که با مطالعه و جستجو در تواریخ، امکان دارد پاسخ آنها بدست آید.